

ناشنوادر برابر سخنان نومیدکننده

تبدیل تهدید به فرصت

انتخاب: فائزه سادات باقری

روزی از روزها، گروهی از قورباغه‌های کوچک تصمیم گرفتند با هم مسابقه‌ی دو بدهند. هدف مسابقه رسیدن به نوک یک برج خیلی بلند بود. جمعیت زیادی برای دیدن مسابقه و تشویق قورباغه‌ها جمع شده بودند. مسابقه شروع شد. راستش، کسی توی جمعیت باور نداشت که قورباغه‌های به این کوچکی بتوانند به نوک برج برسند. شما می‌توانستید جمله‌هایی مثل این‌ها را بشنوید:

«اوه، عجب کار مشکلی!»

«اون‌ها هیچ‌وقت به نوک برج نمی‌رسند.»

«هیچ شانس برای موفقیتشون نیست، برج خیلی بلند!»

قورباغه‌های کوچک یکی یکی شروع به افتادن کردند، اما بعضی با بالا و بالاتر می‌رفتند. جمعیت هنوز ادامه می‌داد: «خیلی مشکله! هیچ‌کس موفق نمی‌شه!»

و تعداد بیشتری از قورباغه‌ها خسته می‌شدند و از ادامه‌ی راه باز می‌ماندند. تا این که همه افتادند و فقط یکی به رفتن ادامه داد. بالا، بالا و باز هم بالاتر. این یکی نمی‌خواست منصرف شود. بالاخره بعد از تلاش زیاد به نوک برج رسید. بقیه‌ی قورباغه‌ها مشتاقانه می‌خواستند بدانند که او چگونه این کار را انجام داده است.

وقتی از او پرسیدند که چه‌طور قدرت رسیدن به نوک برج را پیدا کرده، مشخص شد که برنده‌ی مسابقه کرده بوده است.

شرح: هیچ‌وقت به جملات منفی و مایوس‌کننده‌ی دیگران گوش ندهید. چون آن‌ها زیباترین رؤیاهای شما را از شما می‌گیرند. همیشه به قدرت کلمات فکر کنید، چون هر چیزی که می‌خوانید یا می‌شنوید، روی اعمال شما تأثیر می‌گذارد. همیشه مثبت فکر کنید و در برابر غیر آن، کر باشید. هر وقت کسی خواست به شما بگوید که به آرزوهایتان نخواهید رسید، به این جمله فکر کنید که: «من به یاری خدای خود، همه کار می‌توانم بکنم.» ■

کشاورزی الاغ بی‌ری داشت. یک روز الاغ او اتفاقی توی چاهی بدون آب افتاد. کشاورز هر چه سعی کرد، نتوانست آن را از چاه بیرون بیاورد. او و مردم روستا تصمیم گرفتند چاه را با خاک پر کنند تا الاغ زودتر بمیرد و زیاد زجر نکشد. آن‌ها با سطل روی سر الاغ خاک می‌ریختند اما الاغ هر بار خاک‌های روی بدنش را می‌تکاند و زیرپایش می‌ریخت. وقتی خاک زیر پایش بالا می‌آمد، سعی می‌کرد روی آن بایستد. روستایی‌ها همین‌طور به زنده به گور کردن الاغ بیچاره ادامه دادند و الاغ هم همین‌طور به بالا آمدن ادامه داد تا این که به لبه‌ی چاه رسید و بیرون آمد.

شرح: مشکلات زندگی مثل تلی از خاک بر سر ما می‌ریزند و ما مثل همیشه دو انتخاب داریم: اول اینکه اجازه دهیم مشکلات ما را زنده به گور کنند. دوم این که از آن‌ها سکوی بسازیم برای صعود. الاغ در روبه‌رو شدن با مشکل (زنده به گور شدن)، به شکل ظاهری آن که تهدید بود، توجه نکرد، بلکه با رویکرد متفاوت جنبه‌ی فرصت آن را یافت و از آن بهره برد. ■

